

ای (۱) دختر بافنده ره یارش باشم      ابریشم قرمزی ره تارش باشم  
 ما کوی (۲) برنجی می رود شستی به شست (۳)      مانند نوره (۴) در کنارش باشم

در این دوبیتی، انسان از برقراری عشقی میان دو دلداده بیکه در ره هاو کو هپایه های صفحات شمالی افغانستان (مخصوصاً تخار و بدخشان که تحقیقات من بیشتر به همان نقاط ارتباط می گیرد) حیات بسر برده و بار سوم و عادات و مشغله های محلی آشنایی و پیوند برینه داشته اند؛ و قوف پیدامی کند. از مطالعه این دوبیتی چنین معلوم میشود که پسری مفتون و محسور جمال دوشیزه بی شده است که خانواده اش حرفه بافندگی دارد. زیرا اصطلاحات «بافنده»، «ما کو»، «نورده» و کلمه های «ابریشم قرمزی» و «تار» از اصطلاحات و کلمه های مخصوص همان پیشه بشمار میرود.

عاشق در این دوبیتی احساسات خویش را طوری ابراز میدارد که گویا از وصال معشوقه بر خوردار بوده است. این حقیقت مخصوصاً از مصراع آخر دوبیتی (مانند نوره در کنارش باشم) آشکار می گردد. بصورت عموم معنای دوبیتی چنین است که من یار (عاشق) این دختر بافنده می باشم. یارم چون ابریشم قرمزی است و من تار آن هستم. یعنی با هم پیوند و اتصال (به گفته مولانا گویا «دور و دور در یک بدن») داریم. من مانند نوره در کنار آن که در کنار بافنده میباشد، در کنار او هستم. در اینجا مصراع (ما کوی برنجی می رود شستی به شست) بدان سبب آمده که موضوع به سبب تذکر اصطلاحات مخصوص بافندگی، تسلسل و استحکام پیدا کند.

اگر دقیق تر تحلیل شود میتوان گفت که حرکت ما کوی برنجی که البته به سنگینی

۱- ای (یا کسر الف) : مخفف این .

۲- ما کو : آله بیست که در بافندگی (همچنان در ماشین خیاطی) بکار میرود .

۳- شست : انگشت کلام .

۴- نوره : اسم آله (از مصدر نور دیدن بمعنای پیچیدن و طی کردن) و آن چوبیست بشکل استوانه که بدور آن تکه بافته شده را می پیچند .

است، از شمار بیرون کرد. اهمیت مطالعه و تحقیق ادبیات عامیانه دری کمتر از اهمیت ادبیات مکتوب آن نیست. به همان نحو بیکه آثار شعری و نثری چاپ شده این زبان بهترین سند برای معرفی اوضاع اجتماعی هم‌میهنان ما محسوب میشود، آثار شعری و نثری شفاهی زبان مذکور نیز پرارج ترین وسیله برای شناسایی وطن‌داران ما می باشد که در دره‌ها و کو‌هپایه‌ها زندگی می کنند. در آثار، دوستی و دشمنی، جور انمردی و ناجوان مردی، صداقت و خیانت، وصال و جدایی، کار و بیکاری، شتاب و تنبلی و نظایر این موضوعات انعکاس یافته است. بنابراین باید در این خصوص به مطالعات دامنه داری دست زد.

### انواع ادبیات عامیانه دری :

ادبیات عامیانه دری، در حقیقت شامل افسانه‌ها، شوخی‌ها و ظرافت‌ها، ضرب المثل‌ها، دوبیتی‌ها، ترانه‌ها و سرودها، عرف و عادات و غیره میباشد که بصورت عموم آنها را میتوان بدو بخش عمده شعر (دوبیتی، سرود...) و نثر (افسانه، ضرب المثل...) تقسیم نمود. هر یکی از اجزای بخش های عمده از نگاه موضوع (عشقی، رزمی، مذهبی، اجتماعی...) نیز دسته بندی میتواند شد که من در این رساله از همین روش کار گرفته ام.

### شعر

#### دوبیتی :

مرادف اصطلاح «دوبیتی»، در زبان دری بعضی اصطلاحات دیگر نیز موجود است. مثلاً مردم دره زیبای باستانی پنجشیر «سنگ گردی» و مردم بعضی از ولسوالی های ولایت تخار (مثلاً چاه آب)، «فلک» و مردم برخی از مناطق دیگر افغانستان چاربتی و بعضی، شاید اصطلاحات دیگری را بجای «دوبیتی» بکار میبرند. گویندگان قسمتی از دوبیتی ها معلوم نیست و باید آنها را مال مشترك همه مردم دانست. اینک به معرفی و تفسیر اینگونه دوبیتی های ما می پردازیم :

ایشان در حل و عقد این مسأله دخیل اند، بنابراین معشوق را یکی از وابستگان وی به شخص دیگر به همسری داده ولی در این مسأله عاشق تقصیر را از جانب معشوق دانسته است. بدان سبب خطاب به او می گوید که تو بسیار زیبا و دلبر هستی. کرته (پیراهن) ات به گل دورنگ می ماند و ابروی کجت همسان دسته چنگک است. زیبایی چون ترا سزاوار نیست که باری بگیری که مانند «سگ گرنگک» است و هیچ کس او را نپسندد و همه از دیدارش متنفر باشد.

ای جوره (۱) جان خانه گرفتاری در بر

آلفته (۲) کری خوده مثال گفتی

شاهین شوم و ترا گیرم از لب جر (۳)

آهسته گیرم از تو نریزه یلک پر

دره ها، تپه ها و کوهپایه ها محل بروز حوادث گوناگون است، در این دوبیتی عاشق با الفاظ بسیار ساده ولی شیرین معشوق کوه نشین خود را به کبوتر آراسته و پاک و زیبا (کبوتر در ترتیب و تنظیم پرهای خود بسیار محتاط و مواظب است) تشبیه کرده است. او می خواهد مانند شاهین که کبوتر را فرا چنگک می آورد. معشوق خویش را در آغوش بگیرد، بطوریکه به او هیچ آسیبی نرسد.

ای خانه پیشار و نمی شد نظرم

تا دیده نمی دید نمی سوخت جگرم

هروخت که بسوی خانه اش مینگرم

آب از دور خم رود چو خون از جگرم

جمال زیبا رویان جذاب و عدم وصال آنان طاقت فرسا است. مخصوصاً آن خوشگلی که در مقابل اقامتگاه دلداده بی متمکن باشد و باری انسانی محسور جمال او گردد ولی دیگر نتواند با او پیوندی قایم کند. بنابراین یاد او هر لحظه غمی پدید می آورد. دوری از دیار دلبر زمینه را برای تقلیل و یا اضمحلال محبت فراهم میتواند ساخت. به زعم عوام (حتی به زعم خواص نیز)، عاشق و معشوقی که از هم فاصله مکانی دارند، شاید بتوانند

۱ - جوره : یار ، رفیق ، معشوق .

۲ - آلفته ( از مصدر آلفتن = آراستن و زینت دادن ) : آراسته .

۳ - جر : پرتگاه .

(طوری که اهل این حرفه گویند ما کوبه سنگینی و لنگر حرکت می کند)، می باشد؛ بمشابه جریان رموز عاشقی میان دل داده و دلبر است که به بسیار دقت، متانت جریان می کند و همچنانکه از حرکت مداوم، اکت که بافته می شود و با فزوده آنرا بدور نورده می پیچد؛ جریان مداوم رموز عاشقی، بین دو دل داده بالاخره به سرحدات اتصال و موفقیت آنان میرسد.

ای سلسله برگ درختان دل من      دلتنگ شده برای کوهستان دل من  
قصدی کردم از ای کوهستان بروم      پابند شده بیک مسلمان دل من

قلب عاشق پیوسته در تپش است و این تپش معلول علتی است که باید آنرا عشق نامید. در این دوبیتی دل به برگ تشبیه شده است، زیرا برگ بعضی از درختان مانند برگ سیب و ناله و غیره به قلب بسیار شباهت دارد. ارزش که محذوف می باشد؛ وجه شبه است. تشبیه دل به برگ در محاوره عوام بسیار معمول است؛ طوری که گویند: «دل من مثل برگ می لرزه». دلتنگ شدن عاشق و قصد کردن او برای ترک کوهستان هم سببی دارد. لذا می خواهد از آن دیار برود؛ ولی او را یاری رفتن نیست؛ زیرا دل وی در زنجیر عشق مسلمانی بند است.

ای کرته تو گل دورنگه مانه      ابروی کج دسته چنگه مانه  
من می شنوم تو یار نومی گیری      ای یار نوت سگ گرنکه مانه

دلدادگان همیشه از جدایی محبوب شان پریشان و در اضطراب هستند؛ این جدایی در محیط های مختلف و در شرایط گوناگون مغایرت دارد. بدین معنی که یاد دوست خودشان از هم جدا میشوند و یا اینکه اولیا و وابستگان شان آنها را مجبور به جدایی میکنند. این دوبیتی نمودار جدایی دو دل داده است. ولی ظاهر آشوق عامل این حادثه شده است. چون در اطراف و اکناف افغانستان پسر یا دختر، در انتخاب همسر اختیار تام ندارند و اولیا

۱- سگ گرنکه: سگ تپیل و منحوس که وظیفه پاسبانی را بدرستی اجرا نکند و همیشه دور از جمعیت بخوابد. این نوع سگ را عوام هیچ نمی پسندند زیرا برای آنان سگی لازم است از مال و ضلالت آنان حراست کند.

## خواندیم خط سایه ز عنوان آفتاب

ای جلدوۀ تو سرشکن شان آفتاب  
خند یبد مطلع تو بد یوان آفتاب  
شب محو انتظار تو بودم دمید صبح  
گشتم بیاد روی تو قربان آفتاب  
سرو قد تو مصرع موزونی چمن  
زلف کجج تو خط پریشان آفتاب  
هر دیده نیست قابل برق تجلیت  
تیغ آزماست پیکر عریان آفتاب  
آنجا که اوست نقش نبندد خیال ما  
خواندیم خط سایه ز عنوان آفتاب  
ای لعل یار ضبط تبسم مروت است  
تا نشکنی بخنده نمکدان آفتاب  
از چرخ سفله کام چه جویم که این نحسیس  
هر شب نهان کند به بغل نسان آفتاب  
همت بجهد شبنم ما ناز میکند  
بستیم اشک خویش بمرگان آفتاب  
«بیدل» ز حسن نو خط او داغ حیرتم  
کانجاست سایه دست بد امان آفتاب

از عشق همدیگر فراغت یا بندولی آنها بیکه پیوسته با هم در تماس اند، ممکن است آتش محبت آنان خاموش نشود؛ چنانکه مثل معروف: «از دیده نرواز دل نروی»؛ با آن حقیقت مطابقت دارد.

ای جورۀ جان در اندلیلت (۱) بینم      کی طاقتی دارم ایقه دیرت بینم  
ای طاقت من زنا علاجی باشد      در کوچه آبگنده (۲) مه سیرت بینم

دوستان از دیدار هم شاد میشوند؛ دوری آنها مایه تشوش روحی و ملالت خاطر می گردد. هنگامیکه آرزوی انسانی برآورده نشد و مقصودش بحصول نپیوست، شاید سنگ صبر و قناعت را به سینه بکوبد و مدتی از آه و فریاد باز ایستد؛ زیرا جز این او را چاره‌یی نیست.

با ملاحظه در دوبیتی بالا میتوان بدین حقیقت پی برد که دل داده بی از نا علاجی و مجبوریت بارگران هجران را بدوش دارد. او در زیر این بار آه و فریاد می کشد؛ لیکن آرزویش آزاد است. او اگر واقعیت به وصال دلبرش نرسیده است، در عالم خیال شاید با صحنه سازی های گوناگون، در حالیکه از فرط هجران شکایت دارد؛ دست بدست یارش میدهد و با او بسوی «اندلیل»، جاییکه درختان و گیاهان وحشی روییده است، میرود. آنجا به دلخواه با معشوق راز و نیاز میکند و چون پرندۀ قفس نادیده جنگل و صحرا که با شور و مستی پرواز می کند و می خواند، هر طرف گردش می کند و می سراید. مگر این دیدار و گردش برای او کافی نیست. او می خواهد نگارش را در کوچه «آبگنده»، دهکده‌یی که از آن حسن و عشق برخاسته، سیر تماشا کند. (باقی دارد)

۱ - اندلیل (به فتح الف و کسر لام اول) : نسام یکک منطقه جنگلزار و سرسبز در آبگنده است.

۲ - آبگنده (به لهجه عوام آبگنده) : فریبه بیست از مربوطات علاقه داری شهر بزرگ بدخشان که در اصل آبگنده - جایی که توسط جریان آب گنده شده بوده و سی بعد ها به آبگنده تبدیل شده است.

# مرغ روح

بسکه در خاطر بود گرد پریشانی مرا  
آشنا پیوسته باز انوست پیشانی مرا  
نیست از بالا نشستن بهره شمع بزم را  
سوزم و گریم بهر جایی که بنشانی مرا  
لب کشودن غنچه طبع مرا آفت بود  
ای نسیم صبحم بیهوده خندانسی مرا  
مرغ روحم برفراز آسمان پر میزند  
مشت خاکی کی تواند کرد زندانی مرا  
شکر باخلق جهان دست و گریبان نیستم  
فارغ از رنج کشاکش ساخت عریانی مرا  
آن زمان چشمش که بادل بود مشغول جدال  
داد مژگانش مبارکباد قربانی مرا  
نگهت باشد چمن هادرت بهالم «نوید»  
چون تواند غنچه در سینه زندانی مرا؟  
«نوید»

# سپیل آرزو

مطرب بزن که رامش و دستانم آرزوست  
رسوائی خرد نتوانم دگر کشید  
تا بر درم بیاد تو اش صد هزار بار  
عشق من آنکه هیچ بکس دل نداده ام  
از خنده های هرزه چو گل خاطر م گرفت  
دیوانگیم منکر فیض بهار نیست  
ای اختر فلک بخود اروا گذاریم  
تا کی توان گریست بر این بامهای پست  
جز آبهای مرده نگذجد درین محیط  
من بحر بیکرانه عشقم نه کوه خاک  
زین بندگی که عار کرامت بود همه  
ای شیخ بلخ مطلب و مطلوب من توئی  
از بلخ تا به قونیه در جستجوی تو  
آنرا زها که با تو نهان داشتم بدل  
ای باد کوی دوست گرمی وزی ز بلخ  
سوی تومی شو دزد یار تو پادشاه

ساقی بنده که باده فراوانم آرزوست  
آب رخی میانه مستانم آرزوست  
هر لحظه صد هزار گریبانم آرزوست  
تا هیچ آرزو نکنم آنم آرزوست  
چون شبنم، آه. گریه پنهانم آرزوست  
با جیب پاره گوشه دامانم آرزوست  
یک لحظه عیش خواب پریشانم آرزوست  
چون ابرسیر کوه و بیا بانم آرزوست  
مرج سبک عنانم و جولانم آرزوست  
من سپیل آرزویم و طغیانم آرزوست  
آن بسی ریا تمرد . . . آرزوست  
« کز دیو رود ملولم و انسانم آرزوست »  
رقص و سماع و جاذبه و هیجانم آرزوست  
گفتن کون عیان و به دستانم آرزوست  
هر من بوز که بوی بهارانم آرزوست  
زان همی حضرت سلطانم آرزوست (۱)

در هر سفر بیاد جوانان ز خود شدم  
در این سفر زیارت پیرانم آرزوست

« پژواک »

۱- اشاره است به اینکه در سفر قونیه شاعر با اعلیحضرت معظمه همایونی شرف همراهی داشت و یکجا بر  
مزار مولانا جلال الدین رومی فاتحه خواند.



# غم هجر

تا به گلشن اثر سبزه دمیدن باقی است  
شیون بانگ نی و نغمه کشیدن باقی است  
این همه بار جهان را که کشیدیم بدوش  
همچو حمال خمیدیم و خمیدن باقی است  
در غم هجر رخ او همه شب تادم صبح  
دیده لبریز سرشک است و چکیدن باقی است  
نالہ کردیم و فغان را بفلک سردادیم  
هم زبیداد تو یک جامه درین باقی است  
سألهادر طلب یار دویدیم و کنون  
سأغروصل بدست است و چشیدن باقی است  
جان به آب آمد و صد شکر که در آخر عمر  
اب به لب هاش نهادیم و مکیدن باقی است  
طالع یار و مددگار شد از یاد وصال  
دامنش گریبدهد دست رسیدن باقی است  
بتو نالم که چرا دور ز من میگردد  
بسوالم ز تو یک حرف شنیدن باقی است  
از غم هجر رخ نیک تو ای مایه ناز  
شد قیامت ب سرم صور دمیدن باقی است

شد «حسینی» زده و زخمی مژگان فگار  
بسمیل آسا رمقی مانده تپیدن باقی است

«سید داؤد الحسینی»

## ره آورد سفر شیراز

فروغ عشق ز گلبا نگك جاودانه تست  
طنین شوق جهانگیر از ترانه تست  
تو آن شهاب که بر آسمان همی تازی  
بجان اهرمنان داغ تازی یانه تست  
تو خرقه پوشی و شاهان غلام در گاهت  
که تازه رسم بزرگی ز کارخانه تست  
تومی پرستی وانگور ها همه در تالك  
به فکر و ذکر صلابه های دوستانه تست  
تورندی و دل این شاهدان شهر آشوب  
همیشه غارت اشعار عاشقانه تست  
تو راستگوئی و در دست تو کمان سخن  
چین ابلق سالوس ها نشانه تست  
تو لاله تی که جهان را بداغ خود سوزی  
تو بحر لطف و همه غرق در کرانه تست  
تو روح پاک و اندر جهان نمی گنجی  
رواق نیلی این چرخ آشیانه تست  
تو آن گلی که بروید پس از هزاران سال  
تو آن شهی که همه خاک آستانه تست  
تو آفتابی و شیر از آسمان سخن  
تو آتشی همه شیراز یان ز پانه تست  
بهر کجا سخن از عشق گفته شد از تست  
همین حکایت نوع بشر فسانه تست

نویسنده : مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی

# منظومه اصغر

در قواعد تعمیه

مترجم: علی اصغر بشیر هروی

یکی از نفایس آثار عارف نامی هرات، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره، که خوشبختانه تا امروز بر جای مانده و دست تطاول روزگار بر آن تسلط نیافته است، منظومه مؤجزشیوایی است بنام «الاصغر فی المعنی» که تقریباً تمام قواعد و ضوابط فن تعمیه را با ذکر شواهد و امثال در بردارد.

خوانندگان گرامی بخصوص آنانی که با آموزش و پرورش سروکار دارند، میدانند که امروز در آزمایشهای روانشناسی به منظور دریافتن میزان هوش و نکته سنجی و سرعت انتقال اشخاص، یک سلسله مسائل پیچیده آسان نما، از طرف متخصصان فن تربیت، طرح میشود و جوابهایی که باین مسائل داده میشود باید در نظر گرفتن درستی یا نادرستی بودن آن و همچنین مقدار وقت و زمانی که برای پاسخ گفتن بکار میرود، مورد توجه آزمایشندگان قرار میگیرد و به تناسب جوابی که داده شده است، نمره هوش پاسخ دهند را معین میکنند و این عمل که بنام سنجش هوش نامیده میشود کار استادان و معلمان را آسانتر میکند زیرا که با استفاده از سنجش هوش شاگردان به درجه استعداد آنان در حل مسائل و مشکلات پی میبرند و میدانند که با هر شاگردی چگونه باید رفتار کنند و از کدام راه در فرا گرفتن مواد درسی یاری نمایند تا به نتیجه مطلوب برسند.

فن تعمیه یا معما گویی که یکی از شیرین ترین مباحث علم بدیع و درعین حال

## باصتقبال و اصل کاپلی

در محبت چو من شیفته بسد نام تو کو  
محو تو بیخود تو زار تو ناکام تو کو  
نسبت ای مشک ترا با سر آن طره خطاست  
خم تو ، چنبر تو ، حلقه تو دام تو کو  
سرو من طعنه شمشاد بخاکم زده است  
بر تو دوش تو رفتار تو اندام تو کو  
چو کنی دعوی دلجوئی من ای لب یار  
لطف تو بوسه تو حرف تو پیغام تو کو  
گرد عایم شده مقبول حضور نا زت  
طعن تو شادت تر قهر تو دشنام تو کو  
تا کجا وعده و تا چند تغافل ز و فا  
صبح تو دیگر تو ختمن تو شام تو کو  
شاه حسنی بفقیران خود از روی کرم  
بذل تو داد تو احسان تو انعام تو کو  
گر « صفا » نیست ترا درد گرفتاری عشق  
خواب تو خورده آن تو صبر تو آرام تو کو  
« صفا »

اسماً چون حقایق اسماً در کسوت معنی جلوۀ نمایش یافت» (۱) و با این کلمات ختم میشود: «تمام شد تسوید این بیاض و ترشیح این ریاض بردست متجرع جام تلخکامی عبدالرحمن بن احمد جامی وفقه الله لحل معنیات اسماء الحسنی و الکشف عن الغاز صفاته العلیا سنة ست و خمسين و ثمان مائه» (۲)

امارسالۀ کبیر (یا چنانکه در نسخه ما آمده است: کبری) با این ابیات شروع میشود:

ای اسم تو گنج هر طلسمی قانع ز تو هر کسی به اسمی

هم اسم تویی و هم مسمی عاجز شده عقل زین معنی

و خاتمه آن نیز همان عبارتی است که پیشتر گذشت. و این خود میرساند که رسالۀ

کبیر غیر از حلیۀ حلل است.

۳- رسالۀ متوسط در معما. (۳) نگارنده این رساله را نه دیده و نه درباره آن

اطلاعی دارد.

۴- رسالۀ صغیر که بنام سلطان حسین میرزا ابایقمر انوشته شده (۴) و ابتدای آن چنین است:

بنام آنکه ذات او ز اسما بود پید اچو اسما از معما

معما نیست عالم کانچه خواهی در او پیدا است اسماء الهی (۵)

۵- معنیات که ظاهر آغیر از رسالات مذکور است و شاید مجموعه معنیات جامی

باشد. ازین کتاب در تذکره ها بنام «معنیات» یاد شده است. (۶)

۶- شرح معنیات میر حسین معمایبی. (۷)

۱- جامی نوشته علی اصغر حکمت ص ۱۶۶

۲- مقدمه هفت اورنگ جامی بقلم مدرس گیلانی ص ۲۱

۳- تکلمه حواشی تفحات الانس تألیف عبدالغفور لاری چاپ کابل ص ۳۹.

۴- مقدمه دیوان جامی چاپ تهران بقلم هاشم رضی ص ۲۹۸.

۵- مقدمه هفت اورنگ چاپ تهران بقلم مدرس گیلانی ص ۲۱-۲۲.

۶- تاریخچه ادبیات نوشته مرحوم سعید نفیسی (سالنامه پارس ۱۳۲۵ ص ۱۷).

۷- ایضاً تاریخچه مذکور ص ۱۶.

از مشکلترین صنایع شعری است و فصلی مهم را در ادبیات دری اشغال کرده و عده کثیری از شاعران و نویسندگان در ادوار مختلف تاریخ ادبیات، بخصوص در قرن نهم هجری به سرودن اشعار تعمیه آمیز یا تصنیف کتب درباره قواعد معما پرداخته اند. در آن روزگار، تقریباً همین وظیفه سنجش هوش را بعهده داشته است و اگر چه در عصر حاضر ادبیات، اعم از نظم و نثر، بیشتر به سادگی گراییده و ذوق سلیم دوستداران ادب در این روزگار از اشعار پیچیده و مبهم روگردان است و توجه به صنایع شعری نمی تواند عطش روحی جویندگان اشعار نغز و زبیدار که زبان دل بآیدش نامید، فرو نشاندولسی هنوز هم شور و شوقی به طرح و حل معنیات، در میان شاعران و شعر دوستان باقی مانده است. بعبارت دیگر: فن تعمیه مقام و ارزش خود را مثل اکثر تفننات ادبی و صنایع شعری از دست نداده است.

در فهرست آثار منظوم و مثنوی مولینا جامی که شماره آنها را از (۵۴) تا (۸۸) جلد نوشته اند. بنام همت کتاب یا رساله بر میخوریم که موضوع همه آنها معما است بدینقرار:

۱- حلیه حلال که در سال (۸۵۶) تمام شده و آنرا تلخیصی از کتاب «حلال مضرز در معما و لغز تألیف شرف الدین علی بزدی متوفی بسال (۸۵۸) میداند.

۲- رساله کبیر در معما که بعضی آنرا با حلیه حلال یکی دانسته اند ولی نویسنده این سطور بدلیل ذیل آنرا غیر از حلیه حلال میداند:

در کتابخانه محقر راقم سطور نسخه ای از رساله کبیر، موجود است که در آخر آن نام رساله کبری ذکر شده (نه کبیر) و کتاب آن چنین نوشته است: «تمت نسخه المسماة بالكبری فی علم المعما». و از اول تا آخر نسخه مزبور اسمی از حلیه حلال یا حلال مضرز دیده نمیشود. ازین گذشته حلیه حلال با این عبارات آغاز میشود: «بعد از گشایش مقال بسنایش خجسته مال دانا بی که معمای حقیقت ذاتش در ملبس

علمی در لفافه شعر کاریست مشکل بخصوص اگر سراینده آن به روانی و شیوایی شعر نیز توجه داشته باشد و این هنریست که تنها از گویندگان بزرگ می توان انتظار داشت و بدون شک، جامی که آثار علمی دیگر هم به نظم از وی باز مانده است (مانند مناسک حج منظوم: صرف منظوم و تجنیس اللغات منظوم) گذشته از اینکه یکی از بزرگترین عرفا و دانشمندان بوده در ادبیات و بخصوص در شعر نیز استادی گرانمایه و شایسته احراز لقب خاتم الشعرائی بوده و هست.



در تصحیح و مقابله این رساله دو نسخه اساس کار من بوده است:

۱- نسخه ای که در پاورقی بعنوان «الف» یاد میشود و به نویسنده این سطور متعلق است این نسخه به خط نستعلیق مخلوط باشکسته نسبتاً خوبی بقلم کاتب ناشناس بروی کاغذ نخودی در سه صفحه نوشته شده و عناوین آن به رنگ سرخ تحریر یافته است.

تاریخ کتابت ندارد ولی چون نسخه مزبور در ضمن مجموعه ای از رسائل مختلف است که سرپا بخط یک نفر نوشته شده و رساله ای که قبل از آن در مجموعه مذکور درج و موضوع آن شرح و تفسیر اصطلاحات صوفیه و ظاهراً از تصانیف میرعیدالواحد بلگرامی است مؤرخ به تاریخ ۱۸ ربيع الثانی ۱۱۲۱ است و رساله بعد از آن همان رساله کبری در معما است که قبلاً یاد شد و تاریخ کتابت ندارد و پس از آن رساله خواص سور قرآنیه از مؤلف ناشناس است که تاریخ کتابت آن ۱۵ جمادی الاولی ۱۱۲۱ میباشد، پس تاریخ کتابت این نسخه محصور میشود بین ۱۸ ربيع الثانی تا ۱۵ جمادی الاولی ۱۱۲۱ هجری و کاتب آن بدون اینکه نام خود را ذکر کند در خاتمه آن نوشته است: «نوشته شد در چهار کبری شب باستعجال اعاننا الله بالنی و آله فی الاجال، تم شد.»

تعداد ابیات این نسخه ۶۷ بیت است.

۲- نسخه ای که در پاورقی بعنوان نسخه (ب) یاد میشود و بدوست فاضل عزیزم

۷- رساله منظومه معروف به اصغر که موضوع این مقاله است و تمام آن در صفحات

بعد خواهد آمد .

ازین هفت کتاب یا رساله ، تنها رساله کبیر (یا کبری) و رساله اصغر را این جانب دیده و بدسترس دارم و ازین دو ، رساله اخیر الذکر از نظر فصاحت و بلاغتی که در نظم آن بکار رفته است بعقیده من یکی از شاهکارهای ادبی استاد جامی و از جمله غنایمی است که از تضاؤل ایام مصون مانده و بهمین سبب از روزیکه توفیق مطالعه آن در چند سال پیش نصیبم شد طبع و نشر آن یکی از آرزوهای من بشمار رفت و در سال (۱۳۴۱) متن آنرا از روی یگانه نسخه ای که بدست داشتم با مقدمه کوتاهی در دو شماره از مجله ادبی هرات منتشر نمودم ، اتفاقاً درین او آخر نسخه کاملتری از آن بدست آمد و در ضمن مطالعه آن بر سبیل تفنن ، گاهی بحل معماهای مندرج در آن میپرداختم و یادداشت میکردم در عین حال تفاوتهای که بین دو نسخه دیده میشد جلب توجه می نمود و این موضوع سبب شد که منظومه اصغر را بار دیگر بوسیله مجله گرامی آریانا در معرض استفاذه ادب دوستان بگذارم و در توضیح قواعد معما از کتب معروف این فن مطالبی التماس نموده یادداشتهای خود را نیز بر آن بیفزایم ، باشد که مورد قبول سخن شناسان واقع شود .



منظومه اصغر از ابتدا تا انتها هفتاد و سه بیت است و اهمیت آن ، یکی از لحاظ روانی و زیبایی ابیاتی است که بعنوان مثال و نمونه معما در آن آمده است با این معنی که اگر خواننده ، متوجه نباشد که ابیات مذکور معمایمی است ، گمان میکند که با منتخباتی از شعر به یک وزن و آهنگ سروکار دارد که هر بیت آن یک معنی دلپذیر را در قالب القاضی خوش آهنگ و زیبا متضمن است . و دیگر از آن سبب که قواعد فن معما به نیکوترین وجهی در لباس نظم آمده و سخن شناسان میدانند که بیان و توضیح قواعد



که اعمال معمایی سه قسم است      که هر يك گنج اسمی را طلسم است  
 یکی اعمال تحصیلی که از وی      به تحصیل حروف آرد خرد پی  
 دوم آنها که در تکمیل صورت      بود صاحب معما را ضرورت  
 سیم اعمال تسهیلی که دانا      زوی گردد بر آن باقی تو انا (۱)  
 نخست از قسم تسهیلی سخن ران      کزو گردد دو قسم دیگر آسان  
 بود آن انتقاد آنگاه تحلیل      پس از تحلیل دان ترکیب و تبدیل

## عمل انتقاد

چه باشد انتقاد اندر عبارت      بجزء (۲) لفظها کردن اشارت (۳)

## باسم نجوم

نگار من بر رخ دل زانجمن برد      بزیر گامش از بیداد بسپرد (۴)

۱- و نفع معنی را تا چهار است از دو هر : یکی تحصیل حروف اسم که پس از آن ماده است و یکی ترکیب آن حسب تقسیم و تدخیر که پیش از آن صورت است و اعمال معنایی بر سه گونه است : بعضی حاصل به تحصیل ماده و آنرا اعمال تحصیلی خوانند و بعضی حاصل به تکمیل صورت و آنرا تکمیلی نامند و بعضی عام که خصوصیتی ندارد بهیچیک از ماده و صورت ، بلکه فائده آن تسهیل عمل دیگر است از اعمال تحصیلی یا تکمیلی . ( انکبری )

۲- الف : بجزو .

۳- « انتقاد عبارتست از اشارت کردن ببعضی از حروف کلمه از برای تصرف کردن در آن بوجهی از وجوه . چنانکه « و » و « مفتاح » و « روی » و « ب » و « جیب » و « سر » و « قبح » و « افسر » و « بدلا » و « صافی » و امثال آن گویند و حرف نخستین کلمه خوانند . و آخر و حمد و نهایت و دامن و پای و پیرایه و دردی و نظائر آن گویند و حرف آخر کلمه قصه کنند . . . و برین قیاس دل و میان و میانه و کسر و مرکز و وسط و مانده آن گویند و حرف وسط کلمه را خوانند چون فرد باشد . . . و توانند بود که ثانی و ثالث و جز آن گویند و یکی از حروف مابین الطرفين خوانند . . . و گنجد . . . که گذر و طرف و جانب و سوا و گوشه و کران و امثال آن گویند اول و یا آخر خوانند . . . اگر بصیغه جمع ذکر کنند چون گذر های و گوشه های ، مجموع اول و آخر توان خواست و گاه باشد : پوست یا غلاف گویند مثلاً . اول و آخر خوانند و معز ذکر کنند و مجموع مابین الطرفين خوانند . . . و از طرق انتقاد است اشارت کردن بیک حرف اندر یا بیشتر بر سبیل ابهام که مقصود او متعین نگردد مگر نظر بقریه باقی حروف . ( انکبری )

۴- مطابق تعریفی که در پاورقی قبل آمد : رخ حرف اول و دل حرف وسط و زیر حرف آخر کلمه است ، رخ نگار حرف « ن » و دل الجمن حرف « ج » و زیر گاه حرف « م » است و مجموع این سه حرف اسم « نجوم » حاصل میشود .

میر محمدحسن غوری تعلق دارد .

این نسخه در هشت صفحه بخط نستعلیق جلی بسیار خو شخط توسط کاتبی بنام محمد سلیم در جمادی الاولی سال ۱۲۵۸ بروی کاغذ سفید نوشته شده و تعداد ابیات آن ۷۳ بیت است و من از مالک محترم آن سپاسگزارم که اجازه دادند تا از روی آن برای خود استنساخ نمایم و آنرا در مقابله متن منظومه مذکور، اساس قرار دهم .  
برای توضیح قواعدی که عارف جام بنظم آورده است، نیز سه کتاب مورد استفاده واقع شده : حدائق السحر رشید و طواط ، رساله کبری از جامی و رساله معنیات از میر حسین معمای که عین عبارت هر یک از کتب مزبور در پاورقی نقل شده و کلمات و عباراتی را که بعنوان مثال در کتب مذکور ذکر شده بود یا خارج از موضوع بنظر میرسید ، حذف کرده بجای آنها نقطه گذاشته ام و در پایان عبارات منقوله به مأخذ آن اشاره نموده ام .  
توضیحاتی که بدون ذکر مأخذ دیده میشود از نویسنده این سطور است .

کاتب - قلعه فتح اله - علی صفر بشیر غوری

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### چو از حمد و تحیت یافتی کام بدای لای در معما (۱) طالب نام

۱- اسمعیر : این صنعت چنان باشد که شاعر در معشوق یا نه چیزی دیگر در بسیت پوشیده ببرد ، و بکسر ، و بافت ، و باجاء ، و با تشبیه ، و با وجهی دیگر و آن چنان باشد که از معنی آنکس غور نشود و معنی و اسرار آن خوبر حالی باشد و این صنعت آنرا شاید که صبهای نقد و حصر در آن بود را با سحر ج آن بیازمایند .

(حدائق السحر چاپ مرحوم آقباقر ص ۷۰)

معما : کلامی است که در آن کلمات کثیر سی از معنی بطریق اشاری و ایماء دلالتی که بسننیده ضمیمه می شود و معانی آن مستقیم نماند . ( اشکوری فی علم المعنی نسخه خطی )  
بصورتی که دیده میشود ، و معنی و جملی ، معما را از جمله صنایعی شمرده اند که به شعر اختصاص دارد و آنی می باشد که در معنی در مقصد معنیات خود ، کثر را نیز شامل معما میدانند و چنین شعر بنام میگویند :

معما کلامی است که بوجه صحیح دل باشد بر کسی از معنی بطریق رمز و ایماء و عدم اشتراط معنی است که چیزی را غیر از معنی و در کثر نیز واقع است . ( معنیات میر حسین معمای نسخه خطی )

## باسم مزید (۱)

مزید عشق را از یست در دل نهفتن صعب و گفتن نیز مشکل (۲)

## اعمال تحصیلی

چو شد اعمال تسهیلی مفصل بتحصیلی کنم آنرا مکمل  
نباشد قسم تحصیلی بجز نه شمارم گر کنی سویم توجه

## تخصیص

یکی تخصیص باشد کان فتادست صریحا ذکر لفظی کان مرادست (۳)

## باسم تاج

بر محتاج جان گو قصه جان ز محتاجان طلب کن نام جانان (۴)

## باسم زین الدین

دل زاهد ز حال دین حزین است که عشقش بر سر تاراج دین است (۵)

## عمل تسمیه

ازال پس تسمیه حراست و مطوب (۶) و قوع آن میسر برد و اسلوب

یکی از نام حرفی خواستن حرف بقصد حرف کردن نام راصرف (۷)

دوم از حرف قصد نام کردن وزان مقصود را اتمام کردن (۸)

۱- این عنوان و بیت بعد از آن در نسخه تک نیست .

۲- از کلمه « مزید » هر گاه حرف « ر » به حرف « ز » تبدیل شود ( ر زیست = « را » « زی » است )

« مزید » بدست می آید .

۳- تخصیص عبارتست از آنکه حروفی که حصول آن مقصود باشد بعضی از آن یا تمام آن بتصریح مذکور شود و بنوعی از تصرفات متعین گردد . ( معنیات )

۴- در دو کلمه « محتاج جان » بین دو حرف « مع » و کلمه « جان » اسم « تاج » واضحاً دیده میشود ( ز محتاجان = از « مع » تا « جان » ) .

۵- ز حال دین حزین است یعنی از دو کلمه « حال دین » بجای حرف « ح » کلمه « زین » می آید ( حزین است = ح ، زین است ) و درین صورت اسم « زین الدین » حاصل میشود .

۶- الف : اصل است مطوب ( بدون واو )

۷- الف : بقصد حرف کردن نام از حرف .

۸- « تسمیه عبارتست از درج کردن اسمی از اسماء حروف در نظم و اراده مسمی او و یا

نشرت کردن بحرفی و اراده اسم او » « الکبری »

« تسمیه عبارتست از آنکه از اسم حرفی مسمی خواهند یا از مسمی اسم اراده نمایند » ( معنیات )

عمل تحلیل

چو سازی لفظ مفرد را مجزا بود تحلیل در فن معما (۱)

باسم بها

چه غم گر شده بر مستان دایراست که مارا روبه آمد گر چه شیر است (۲)

عمل ترکیب

چو لفظی چند را سازی بهم ضم کز آن آمد یکی مفرد فرا هم

وز آن معنی بود بی لفظ مقصود بتر کیش توان تخصیص فرمود (۳)

باسم صدر

دگر گون شده ز صبار سی بر مجال ز قرون دیده کردم روی زردال (۴)

عمل تبدیلی

چو لفظی را پس سازی بیکبار بانقضاء یگر اندر نظم و اشعار

درین فن نیست جز تبدیلی زایش کثون می سازم از تمثیل رامش (۵)

باسم مهارک

مگر کرد نشد بو آن گویی انرا که ناف مشکبار است آهوانرا (۶)

۱- عمل تحلیل عبارتست از آنکه کلمات لفظی را که در سخن معنی شعری مترادف باشد یا اعتبار معنی معما ترکیب یافته در دو حرف است یا بیشتر، (الکبری)

۲- معنی یکی حرف را که در یک عبارت است اگر بعد باشد سه بها حاصل میشود.

۳- ترکیب عبارتست از آنکه کلمات لفظی را که در سخن معنی معما ترکیب یافته در دو حرف است یا بیشتر، (الکبری)

۴- در سخن معنی معما ترکیب یافته در دو حرف است یا بیشتر، (الکبری)

۵- در سخن معنی معما ترکیب یافته در دو حرف است یا بیشتر، (الکبری)

۶- در سخن معنی معما ترکیب یافته در دو حرف است یا بیشتر، (الکبری)

باسم احمد

چو خوانی مطلع سبع المثنائی بدانی نام اوبی حرف ثانی (۱)

باسم سهل

چو تابدمهر زین فیروزه ایوان شود نام تو خود ناهید و کیوان (۲)

باسم عطا

فشاند از خنده آن لعل گهر بار ز کنج دیده ام در نگو نسا (۳)

عمل ترادف و اشتراک

بود چهارم ترادف زان چه با کست اگر گویم که پنجم اشتراک کست

د و لفظ از بهر یک معنی معین چو شد آنرا ترادف خوان و تن زن

چه باشد اشتراک؟ از لفظ واحد دو معنی فهم کردن در موارد (۴)

- ۱ - سبع المثنائی نام سوره فاتحه الكتاب و مطلع آن کلمه « الحمد » و حرف انی « الحمد » حرف « ل » است که « الحمد » بدون آن « احمد » میشود .
- ۲ - علامت مهر ( شمس ) در عرف منجمان حرف « س » و علامت ناهید ( زهره ) ح سرف « د » و علامت کیوان ( زحل ) حرف « ل » است و ازین سه حرف کلمه « سهل » ترکیب میشود .
- ۳ - کنج دیده حرف « د » است و این حرف در عرف منجمان علامت « عطارد » است ، در نگو نسا مقلوب کلمه « در » است که لفظ « رد » باشد و چون از عطارد لفظ « رد » افشاندند شود « عطا » باقی میماند .
- ۴ - « دو لفظ را یا بیشتر که در برابر یک معنی موضوع باشند ، مترادفان و الفاظ مترادفه گویند ، چون شمس و خورشید و آفتاب و برعکس ترادف ، یک لفظ را دو معنی بود یا بیشتر آنرا مشترک خوانند ، چون لفظ عین که در برابر چشم و چشمه و زرو خور و حرف مخصوص ، موضوع است . پس می تواند بود که در نظم معمالفظی درج کرده شود که بعینه مقصود نباشد ، بلکه مراد مرادف او باشد و ازین عمل تعبیر کرده شود « ترادف » . ( الکبری )
- « ترادف آنست که از دو لفظ یا بیشتر که برای یک معنی موضوع باشند لفظی ذکر کنند و لفظی دیگر خواهند بواسطه مشارکت در موضوع له ، و اشتراک آنکه یک لفظ که برای دو معنی یا بیشتر موضوع باشد معنی که باعتبار غیر معنایی خواسته باشند بمعنی معنایی مخالف آن خواهند » . ( معنیات )

## باسم بابر

قبا بر قد تو مید و ز د ا یام بر آراز قاف تا قاف ای صنم نام (۱)

## باسم سلام

بود روی تو گل زلف تو سنبل نهاد سر سنبلت بر دامن گل (۲)

## عمل تلمیح

سیم ز اعمال تحصیلی است تلمیح بگویم با تو شرح آن بتصریح

اشارت کردنت با لفظ مذکور بلفظ دیگر اندر جای مشهور (۳)

۱ - این بیت در رساله الکبری بطور مثال برای عمل تخصیص آورده شده است ولی ظاهراً مثالی برای قسم اول از دو قسم تسمیه است که نام حرفی را در نظم می آورند و مسامی آنرا اراده میکنند ، چنانکه قاف ، در ظاهر بیت بمعنی کوه مشهور آمده ولی در حقیقت ، شاعر خود حرف « ق » را در نظر داشته است باین معنی که در کلمات « قبا بر قد » دو حرف « ق » آمده و مقصود آنست که اسم مطلوب درین مورد قاف درج شده است ( ق + با بر - قد ) و آن « بابر » است .

۲ - این بیت مثال قسم دوم تسمیه است که ذکر حرف و اراده اسم حرف باشد . باین معنی که سر سنبل حرف « س » و دامن گل حرف « ل » است که « لام » تلفظ میشود و از ترکیب « س » و « لام » اسم سلام حاصل میشود .

۳ - « عمل تلمیح عبارتست از اشارت کردن بحرفی یا بیشتر که در محل مسطور مشهور باشد یا مذکور ، و ازین عمل آنچه درین فن مشهور است اشارت کردنت بر قسمهای تقویمی زیرا که اصحاب نجوم از برای اختصار ، اصطلاحی چند نهاده اند مثلاً در ثبت نامهای شیعه سیاره که گفته اند : قمر است و عطارد دوزخه - شمس و مریخ و مشتری و زحل ، بحرفی اکتفاء می نمایند ، از برای قمر ، ای مینویسند و از برای شمس سین و بر همین دستور از برای لیل ، ل رقم میزنند و از برای روز گاه باعتبار یوم ، م و گاه باعتبار نهار ، ر ، و علامت شرف ، ف می نهند و از آن هبوط ، ط ، و ثبت ایام هفته اول از یکشنبه ، ا ، و از برای دوشنبه ، ب و بر ترتیب حروف ابجد برای هر روز و چون شنبه برسد علامت او ، زی باشد و همچنین در ثبت اسماء بروج دوازده گانه : چون حمل چون ثور چون جوزا ، سرطان و اسد ، سنبله ، میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت و از برای حمل صفر نهند و از برای ثور ، ا و از برای جوزا ، ب چون بحوت رسد علامت آن یا باشد پس هر یک ازین امور را ذکر توان کرد و حرفی را که در تقویم علامت اوست توان خواست و گاه باشد که اشارت کنند بحرفی و مقصود از آن کوکبی باشد یا برجی که آن حرف علامت اوست . . . و از قبیل صور تلمیح است اشاره کردن بحروف و کلمات قرآنی « ( الکبری ) .

## باسم حسن

چوبستم صورت آن لبهای خندان      نمودی در تبسم شکل دندان (۱)

## اعمال حسابی

بود هشتم عملهای حسابی      کس از دخل ادب خالی نیابی  
فروع این عمل بسیار باشد      که شرح بیک بیک دشوار باشد  
همان بهتر که بسی قیلی و قالی      نمایم بعض آنها را مثالی (۲)

## باسم احمد

یکی را گر کنی هم در یکی جای      شود نام تو حاصل ای دلارای (۳)

## باسم صدر

اگر خورشید در چشمت زبونت      رخ آن مه نگر باری که چونست (۴)

۱ - لبهای خندان ، دو حرف «خ» و «ن» است و صورت یعنی تصحیف «خن» لفظ «حن» است و شکل دندان یعنی «س» چون در تبسم لبهای خندان نمایان شود اسم «حسن» حاصل میگردد .

۲ - «اعمال حسابی و آن عبارتست از درج کردن اسم خود در نظم بقصد دلالت بران عدد خواه مقصود اسم آن عدد باشد و خواه حرف که دلالت کند بران عدد» . (الکبری)

«اعمال حسابی و آن پنج اسلوب است : اسلوب حرفی و آن عبارتست از اشارت بحرفی یا بیشتر و اراده عدد آن برای نوعی تصرف در آن . . . اسلوب اسمی و آن عبارتست از ذکر اسم عددی بقصد دلالت برحرف معین باز آن . . . اسلوب انحصاری و آن عبارتست از ذکر احوال و اوصاف عددی و اراده آن عدد . . . اسلوب انحصاری و آن عبارتست از آنکه معنوی را که حصر آن در عدد معین مقرر و مشهور باشد ذکر کند بوجهی که ذهن انتقال نماید به آن عدد . . . اسلوب رقمی و آن عبارتست از اشارت ببعضی ارقام هندسی بوجهی که ذهن انتقال نماید بعددی که آن رقم برای آن متعین است» . (معنیات)

۳ - مقصود از کلمه «یکی» که در آغاز بیت یادشده حروف «ی - ک سی» است که مجموع آنها به حساب ابجد (  $۱۰ + ۲۰ + ۱۰ = ۴۰$  ) و معادل با عدد حرف «م» است و مقصود از «یکی» که بعد از آن آمده است مترادف آن یعنی کلمه «احد» است که چون «م» در آن جای داده شود اسم «احمد» حاصل میشود .

۴ - مقصود از «رخ آن مه» ، حرف «ق» از «قمر» ( که مرادف مه است ) میباشد و عدد حرف «ق» «صد» است که با «ر» صدر میشود .

## باسم شجاع

شب آن شمع دل از صد غصه پرداخت که رخ بنمود و جا بر چشم من ساخت (۱)

## عمل تصحیف

ششم ز اعمال تحصیلی است تصحیف ز شهرت نیست او محتاج تعریف (۲)

## باسم عیسی

چو دیدم صورت عیسی مهنا از آن نام خوشتر گردد مهیا (۳)

## باسم موسی

گزیدم از خموشی لب بدندان لب شیرین او شد گوهر افشان (۴)

## عمل تشبیه و استعاره

چو آمد عمل هفتم در عبارت و را تشبیه خوان یا استعارت  
باسمی ساز حرفی را نشانند که باشد حرف را معنیش مانند (۵)

- ۱- رخ شمع حرف «ش» است و مترادف چشم حرف «ع» است که چون «جا» بر آن ساخته شود «جاع» میشود و با افزودن «ش» به آن، لفظ «شجاع» بدست می آید.
- ۲- «عمل تصحیف و آن عبارتست از تعبیر کردن صورت خطی لفظ عجو و اثبات نقطه و آن بر دو قسم است: تصحیف وضعی و تصحیف جعلی. اما تصحیف وضعی آنست که لفظی مفرد را ذکر کرده شود و دلالت کند بر آنکه مراد از کلمه ای که تصحیف او خواسته اند، صورت جعلی آنست بی تعرض عجو و اثبات نقطه چون لفظ صورت و نقش و شکل و رسم و نسخه و سواد و نشان و نمونه و امثال آن . . . و از اعطای این اسو بست و میل به جستن به ادات تشبیه چون لفظ چون و مثل و شبه و نظیر و مانند و امثال آن . . . و تصحیف جعلی آنست که در اثنای کلام اشارتی واقع شود عجو و اثبات نقطه مخصوصه . . . و چون در تصحیف ناچار است از اشاره بنقطه کردن. تعبیر از آن عبارات مختلفه کرده میشود چون قطره و گوهر و دانه و خورده و امثال آن»
- ۳- واضح است که صورت عیسی، عیسی است.
- ۴- لب خموشی حرف «خ» است که چون از خموشی کم شود «موشی» میماند و لب «شیرین» حرف «ش» است که چون گوهر های آن (نقطه هایش افشاند) شود از «موشی» «موسی» باقی میماند.
- ۵- «عمل استعاره» و این عبارتست از آنکه لفظی را ذکر کنند و از او یک حرف خواهند یا بیشتر بواسطه مشابهت در صورت خطی «(الکبری)



## باسم نور

بود نامت ز با نرا ما یه شور مکرر گفتمش نور علی نور (۱)

## عمل تکمیل

چو شد اعمال تحصیلی مکمل به تکمیلی کنم آنرا مذیل  
بود اعمال تکمیلی سه اسلوب که شرح یک یک امریست مطلوب  
یکی تألیف دان‌کان جمع اجزاست که حاصل کشف هر یک از دگرجاست (۲)

## باسم علا

بود چشمت بالای جانم ای دوست خلاصی زین بلا نتوانم آید دوست (۳)

## باسم همام

پدر هم بود مادر هم ترا الیک نه مادر چون تو باشد نه پدر نیک (۴)

## ایضاً باسم همام (۵)

بجست و جوی او دل عمرها گشت که بعد از عمری آن‌مه گرد ما گشت (۶)

## باسم غمام (۷)

در یغان بنبت شادی سر آمد غم گیتی بگرد ما در آمد (۸)

- ۱- این بیت محتاج توضیح نیست زیرا ناظم خود تصریح میکنند که نام ترا مکرر «نور» گفتم.
- ۲- «عمل تألیف عبارتست از جمع کردن الفاظ متفرقه که در مواضع متعدد از نظم اندراج یافته باشد و آن گاه بر سبیل اتصالی باشد که اجزاء بهم پیوند بی آنکه داخل شود در دیگری . . . و این قسم را تألیف اتصالی گویند و گاه امتزاجی باشد که اجزاء بهم در آمیزند بدخول بعضی در بعضی . . . و این قسم را تألیف امتزاجی خوانند» (الکبری)
- ۳- چشم «ع» است و مقصود از بلا «به لا» است و چون «ع» به «لا» متصل شود «علا» حاصل میشود.
- ۴- ما در هم یعنی «ما» در میان «هم» و حاصل آن «همام» است.
- ۵- این عنوان و بیت بعد از آن در نسخه الف نیست.
- ۶- «مه» که بگردد «هم» میشود و «هم» بر گرد «ما» «همام» میشود.
- ۷- این عنوان و بیت بعد از آن در نسخه الف نیست.
- ۸- حرف «غ» و «م» چون بگردد «ما» در آید اسم «غمام» بدست می آید.